

داستان طعنه زدن بیگانه ای به شیخ

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان طعنه زدن بیگانه ای به شیخ

برگرفته از کتاب «پیمانان و دانه»

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

گر شود عالم پُر از خون، مال مال

کی خورد بنده ی خدا، الا خلال؟

۳۴۲۳/۲

داستان طعنه زدن بیگانه ای به شیخ

(دفتر دوم - از بیت ۳۳۰۳)

شخصی، پیر خانقاهی را متهم کرد که راه خلاف دین می رود، بدکاره است، شراب خوار است و سراسر سالوس و ریا است. کسی از مریدان پیر به او گفت: با ادب باش و در باره ی مرشد ما این گونه سخن نگو زیرا بدگمان شدن به چنان وجود والایی کار کوچکی نیست. او آنقدر پاک است که دامن کبریایی او با این تهمت ها آلوده نمی شود. بدون تردید این یک خیال باطلی است که از ذهن معیوب تو نشأت گرفته است.

آن مرد خبیث، مدام همان سخن یاوه ی خود را می گفت: من به چشم خود دیدم که او در مجلس شرابخواران است و باده می نوشد. اگر باور نداری امشب با من به آن محل بیا تا بر تو فسق این نا مرشد آشکار شود.

شب مرید، شیخ را به مکانی برد و گفت: از این سوراخ نگاه کن و شیخ را ببین که چه فساد می کند. ببین که این آدم ریا کار چگونه روز با سالوس و نیرنگ خود را زاهد می نمایاند و شب جام باده به دست، تباهی می کند.

مرید از روزنه شیخ را دید که شیشه ای از شراب در دست اوست. نتوانست تحمل کند و داخل شد. به شیخ گفت: ای شیخ، تو هم به ما نیرنگ می زنی. مگر تو نمی گفتی که دیو هر روز صبح در خم شراب ادرار می کند؟ چگونه است که خود از آن می نوشی؟ شیخ گفت: جام وجود مرا از می الهی چنان پُر کرده اند که ذره ای از این ماده ی شیطانی جای نمی گیرد. آنچه شنیده ای نادرست است و برای فریب تو گفته اند. مرشد خود را از این وسوسه های شیطانی مبرا بدان. ای نادان، وجود شیخ اشباع از شراب الهی است و نیازی به باده انگور ندارد. انسان کامل، مالا مال پر از نور حق است. جام تنش شکسته شده و نور مطلق گردیده است. این جام و این شراب را که می بینی، جام و شراب معمولی نیست. اگر باور نداری بیا آن را ببین تا به حقیقت برسی. وقتی مرید آن را دید، متوجه شد که عسل خالص است. با این امتحان، آن دشمن شیخ و طریقت رسوا شد.

داستان طعنه زدن بیگانه ای به شیخ

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

آنگاه پیر به مرید خود گفت: این رفتار تو در من رنجشی پدید آورده که فقط با می درمان می شود. برو و از خمخانه برای من می بیاور. مرید به خمخانه رفت تا فرمان مرشد را اجرا کند. اما هر خمی را که باز می کرد و می چشید، جز شیرابه عسل ناب، چیزی به دست نیامد. بازگشت و به مستان میخانه گفت: این چه شگفتی است که در میخانه ی شما همه ی شراب ها عسل است. وقتی مستان این را دیدند، با چشم گریان نزد شیخ آمدند و عرض کردند: ای شیخ اجل، به برکت حضور تو در این میخانه است که همه ی شراب های ما عسل شده. تو می ناپاک را به ماده ای پاک مبدل کرده ای. ای شیخ، جان ما را نیز از پلیدی پاک کن.

جمله رندان نزد آن شیخ آمدند
چشم گریان، دست بر سر می زدند
در خرابات آمدی شیخ اجل
جمله می ها از قُدومَت شد عسل^۱
کرده ای مُبدل تو می را از حَدَث
جان ما را هم بَدَل کُن از خَبَث^۲

^۱ - قدومت: قدم های تو.

^۲ - مُبدل: تبدیل، دگرگون. حَدَث: نجاست، ناپاکی. خَبَث: پلیدی.

۳۴۲۰/۲

شرح مختصر

این داستان نیز مانند بسیاری از داستانهای مثنوی در باب قدرت اولیا است که می توانند برای ارشاد مریدان و مردم، دست به کارهایی دور از عادات و بینش های متعارف بزنند. و نیز این نکته را بیان می کند که مردم عادی، اولیاء و واصلان به حق را مانند خود می پندارند در حالیکه مولوی مدام می گوید که آنان وجودی ممتاز هستند و انسان عادی نباید خود را با آن بزرگان قدرتمند مقایسه کند. چنانچه در داستان بقال و طوطی (دفتر اول) همین مضمون را به نحوی دیگر بیان کرده است.

کار پاکان را قیاس از خود مگیرد

گرچه باشد در نبستن شیر و شیر

۲۶۳/۱
